

دلایل منطقی ناصر خسرو

برای تغییر مذهب خود چه بود؟

«و چون حال این است و ما بیشتر مردم را از نگریستن در این باب غافل یافتیم و نادانان امت، مرحق را خوار گرفته بودند و بر امثال و ظواهر کتاب خدای ایستاده، و ممشولات و بواطن معانی آن از دست باز داشته، و بر محسوسات و کثایف فتنه گشته، و از معقولات و لطایف دور مانده، و مرهوسها را به هوای مختلف خویش، ریاست جویان اندر دین استخراج کرده و فقه نام نهاده و مردانایان را به علم حقایق، و مریبندگان را به چشم بصایر، و مرجوینندگان حق را و جدا کنندگان جوهر باقی ثابت را از جوهر فانی مستحیل . ملاحظه و بددین و قرمطی نام نهاده اند، واجب دیدیم من این کتاب را اندر این معنی تألیف کردن و نام نهادن مر این کتاب را به زاد المسافرین»

این سخنان از حکیمی گرانمایه و شاعری فرزانه است که به هنگام پیری در مقام حجت اسماعیلی از جوانی بیقدر خویش که در خدمت امرای غزنوی و سلجوقی، در بی خبری و باده گساری تلف شده . با فسوس و دریغ، چنین یاد می کند:

چون آخربه سبزه رفته به نوروزو، درخزان

در زیر رز خزان شده بسا کسوزه عصیر

۱- از کتاب زاد المسافرین، بخش اول

۲- دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاجی سید نصرالله تقوی، صفحه ۱۵۶

گفتی که خلق نیست چومن نیز در جهان
هم شاطر ظریفم و هم شاعر و دبیر
دستم رسیده بر مه از ایرا که هیچ وقت
بی من قدح به دست نگیرد همی امیر
پیش وزیر با خطر و حشمتم بدانک
میرم همی خطاب کند: خواجه خطیر
چشمت همیشه مانده به دست توانگران
تا اینت نان دارد و آن خنز و آن حریر
یک سال گذشت که زی تو نیافت بار
خویش تو آن یتیم، نه همسایمت آن فقیر
اندر محال و هزل زیانت دراز بود
و ندرزکات دست و انگشتگان قصیر
برهزل وقف کرده زبان فصیح خویش
بر شعر سخف کرده دل و خاطر منیر
آن کردی از فساد که گریادت آید آن
پژوهشگاه علوم رویت سیاه گردد و تیره شود ضمیر

اما سخن اینجاست که دانای یمگان چراوکی اسماعیلی شده و دلایل
و جوب تغییر مذهب چه بوده است، و اصولا آیا دلایل منطقی وجود داشته است
یا نه؟

برای رسیدن به پاسخهای مناسب، این سه نکته مطرح می شود:

چگونگی گرایش به کیش اسماعیلیان.

- ۱- درآمدن به مذهب اسماعیلی پیش از سفر هفت ساله
- ۲- به کدام منطق تغییر مذهب ضرورت داشته و غرض اصلی از این کار چه بوده است؟
- ۳- و علی گرایش به مذهب اسماعیلیان.

ناصر خسرو بیست و پنج، یابیشتر و شش ساله بود که به بلخ رفت و به دربار غزنویان راه جست (حدود سال ۴۱۷ هجری). در این هنگام سلطان محمود در بلخ بود^۱ و پیش از این تاریخ نیز محمود، بارها به ویژه در زمستان در بلخ اقامت می کرد.

پس از وفات محمود (۴۲۱ هجری)^۲، مسعود نیز مدت‌ها در بلخ بسر می برد. ناصر خسرو در کتاب سفرنامه،^۳ در صفت خوان سلطان مصر چنین گوید: «با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی افتاده بود و دوستی پدید آمده، گفتم: من بارگاه ملوک عجم دیده‌ام - چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود - ایشان پادشاهان بزرگ بودند با نعمت و تجمل بسیار. اکنون می خواهم که مجلس امیرالمومنین راهم بینم. او با پرده دار - که صاحب‌السر می گویند - بگفت. سلخ رمضان سنه اربعین و اربعمائه (۴۴۰) - که مجلس آراسته بودند، مرا آنجا برد. . . .»

شکوه و جلال دربار غزنویان در ناصر خسرو که از قریه کوچک قبادیان بدانجا روی نهاد بود تأثیر شگرف برجای نهاد. سالها از دور زندگانیش در خدمت این امیران، در لهو و لعب و شراب خواری و بی خبری سپری شد. اما گویا رفته رفته آزار و ستمی که از جانب محمود به پیروان فرقه های مختلف و همچنین غیر اهل تسنن مانند شیعه و خاصه اسماعیلیه اعمال می شد او را به خود آورد. زیرا می دید که سلطان غزنوی در ظاهر به بهانه جلوگیری از فساد در اسلام (مذهب تسنن)، و در باطن، برای سرکوبی هرگونه جنبش فکری، مذهبی، عقیدتی، و پراکنده ساختن هرگونه اجتماعی، از هیچگونه کشتاری باز نمی ایستد و به ویژه برای نابود ساختن اسماعیلیان نه تنها در قلمرو خود بلکه به هندوستان لشکر کشی

۱- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، چاپ تهران،

صفحه ۶۹.

۲- زین الاخبار، صفحه ۷۳. (وفات محمود در غزنین اتفاق افتاد.)

۳- سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح - زین پور صفحات ۶۶-۶۷.

می‌کند و به قول خود قرامطه را به خاک و خون می‌کشد.
محمود در سال ۴۰۱ هجری در هجوم به هند، به ملتان رسید و به قتل عام
ملحدان آن نواحی پرداخت.

مؤلف زین الاخبار در مورد این لشکرکشی چنین می‌نویسد:
« و چون سنه‌احدی و اربعمائه اندر آمد، از غزنین قصد مولتان کرد
و آنجا رفت و باقی که از ولایت ملتان مانده بود، به تمامی بگرفت و قرامطه‌ای
که آنجا بودند، بیشتر از ایشان بگرفت و بعضی را بشکست و بعضی را دست
برید »

عنصری در یکی از قصاید خود چنین آورده است که محمود در یکی از
حمله‌های خود به ملتان آن قدر از قرامطیان را به دست خود به قتل رسانید که شمشیر
از فزونی خون به دستش چسبید و با آوردن آب گرم دست را از شمشیر جدا ساختند.
عنصری در همین مورد در قصیده دیگری می‌گوید :

۱ به مولتان شد و در ره دویست قلعه گشاد
که هر یکی را صدبند بود چون خیبر
ز بوم و بتکده‌هایی که شاه سوخت ، هنوز
نبرده بساد همه توده‌های خساکستر
نه قلعه ماند که نگشاد و نه سپه که نزد
نه قرامطی که نکشت و نه گبر و نه کافر

مشاهده این احوال و رفتارهای وحشت‌انگیزی که با پیروان مذاهب
گوناگون بعمل می‌آمد، در ناصر خسرو تأثیری شگرف برجای نهاد. به طوری
که او را به مطالعه درباره فرق و ادیان مختلف برانگیخت و به دنبال این بررسیها
بود که به هندوستان سفر کرد و با اسماعیلیان در شهرهای مولتان و لاهور به بحث

۱- زین الاخبار گردیزی ص ۶

۲- دیوان عنصری بلخی، کتربیرسیاقی صفحه ۱۳۱.

و گفت و گو پرداخت .

در مورد این سفر در وجه دین، سفرنامه و دیوان اشعار اشارات متعدد وجود دارد.

در سفرنامه چنین آمده است:

«... فوطه ای دیدم از صوف گوسفند کرده، که مثل آن نه به لهاوردیدم و نه به ملتان - و به شکل، پنداشتی حریر است»

همچنین در قصیده‌ای در این باره چنین گفته است:

^۱ برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم

نرخانم یباد آمد و نر گلشن و منظر

از پارس و تازی و از هندو و از ترک

و ز سندی و رومی و ز عبری. همه یکسر

و ز فلسفی و مانوی و صابی و دهری

درخواستم این حاجت و پرسیدم بیمر

نتیجه این تحقیقات عدم اعتقادی که از پیش نسبت به درستی مذهب تسنن

داشت پایه‌های اعتقاد او راست کرد و از فقهای نادان و متعصب پیزار ساخت

زیرا پیشوایان مذهب به جای دادن پاسخهای منطقی به پرسشهای او گفتند که:

موضوع شریعت به عقل و استدلال نیست تعبدی است:

^۲ پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو

جویای خرد گشت مرا نفس سخنور

ز اندیشه غمی گشت مرا جان به تفکر

پرسنده شد این نفس مفکر ز مفکر

۱- سفرنامه ناصر خسرو، صفحه ۸۰.

۲- دیوان اشعار، صفحه ۱۷۴.

۳- دیوان اشعار، صفحه ۱۷۳ تا ۱۷۵.

از شافعی و مالکی و قول حنیفی

جستیم ز مختار جهانداور و رهبر

چون چون و چرا خواستم و آیت محکم

در عجز بیچیدند، این کور شد، آن کر

در آمدن به مذهب اسماعیلی پیش از سفر هفت ساله

تاریخ رفتن ناصر خسرو به مرو و پیوستن او به دربار سلجوقیان، به

درستی مشخص نیست. همین قدر می دانیم که وی به سال ۴۳۷ هجری در مرو، در

خدمت چغری بیک بوده است، چنانکه خود در سفرنامه گوید:

«^۱ در ربیع الاخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه که امیر خراسان، ابوسلیمان

چغری بیک بن داود بن میکائیل بن سلجوق بود از مرو برفتم به شغل دیوانی و به

پنج دیه مرو ورود فرود آمدم که در آن روز قران راس و مشتری بود»

اما ناصر خسرو در دربار سلجوقیان هم پیوسته پریشان و دل‌تنگ بود و در

قصایدش ابیات بسیاری درباره ظلم و تعدی و وحشیگری این طایفه می توان یافت.

مؤلف کتاب «ناصر خسرو و اسماعیلیان» چنین می نویسد:^۲ «ناصر خسرو

به داشتن شغل متوسطی نزد امرای سلجوقی خرسند نبوده. از حکمرانان سلجوقی

رنج و آزار فراوان دیده و قصاید زیادی سروده است که بغض و کینه او را

نسبت به آنان نشان می دهد.»

قول مؤلف آن کتاب در مورد رنجش ناصر از امرای سلجوقی منطقی

است اما اینکه نارضایی او به سبب شغل «متوسط» بوده است، درست بنظر

نمی رسد، زیرا وی از آغاز انتساب به دربارهای غزنویان و سلجوقیان در

اندیشه کسب مقام نبوده، و از طرفی با توجه به این نکته که خود گوید:^۳ «به کارهای

۱- سفرنامه، صفحه ۱.

۲- آ. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه ی. آرین پور، صفحه ۱۷۵.

۳- سفرنامه صفحه ۱.

دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته بودم. « دلیل داشتن شغلی مناسب و آبرومند در دربار سلجوقیان بوده است. نکوهش ترکمانان به خاطر اعمال ناروای آنان نسبت به مردم و آزار پیروان مذاهب مختلف خاصه اسماعیلیان بوده است و از طرفی قصایدی که در مذهب سلجوقیان سروده ، مربوط به دوران پیری اوست و در آن هنگام از داشتن شغل «متوسط» یاد کردن و خشمگین شدن، در حد شاعری فرزانه همچون ناصر خسرو نیست .

وی در مورد غزنویان چنین آورده است :

به ملك ترك چرا غره اید یاد کنید

جلال و دولت محمود زاوستان را

چو هند را به سم اسب ترك ویران کرد

به پای پیلان بسپرد خاک ختلان را

کسی چنو به جهان دیگری نداد نشان

همی به سندان اندر نشانند پیکان را

فریفته شده می گشت در جهان ، آری

چنو فریفته بود این جهان فراوان را

شما فریفتگان پیش او همی گفتید

هزار سال فزون باد عمر ، سلطان را

کجاست اکنون آن مردو آن جلالت و جاه

که زیر خویش همی دید برج سرطان را؟

بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش

چو تیز کرد بر او مرگ . چنگ وندان را

و در شکایت از ترکمانان سلجوقی و نکوهش آن نیز ابیات بسیار در

دیوان او تران یافت « :

تو از ا طلب این چنین معانی
مشغول شدستی به . . . و دندان
و آن را که همی جوید این چنین ها
می خور بستایند ترکمانان
گویدت فلان کز چنین سخنها
مانده است فلان فلان به یمگان
منگر به سخنهای او از ایراک
ترکانش برانندند از خراسان

فزونی اندوه او از تاریکی دوران و رواج بازار دروغ و ریا و تعصبات واهی بود که ناصر خسرو را رفته رفته از مذهبش بیزار و به کیش اسماعیلیان متمایل ساخت به طوری که در حدود چهل سالگی پنهانی و با احتیاط به مذهب تازه گروید، اما چون پیوسته در چون و چرا بود و می خواست که از مبانی و اصول مذهب تازه اش آگاهی بیشتر به دست آورد، راهی جز این نشناخت که به سوی مرکز اصلی و مهم این فرقه، یعنی مصر، عزیمت کند. از این سبب موضوع خواب معروف را عنوان کرد و آن را بهانه ساخت تا بتواند به جانب مصر که آن راهمه جا در آثارش سفری با اهمیت به شمار آورده است حرکت کند. مذهب ناصر خسرو پیش از در آمدنش به کیش اسماعیلی به احتمال قوی، مذهب تسنن بوده است و در بیشتر آثار او شواهدی در اثبات این معنی وجود دارد و در اینجا به ذکر چند مثال از دیوان اشعار او اکتفا می شود :

دریغاً جوانی که از وی نیستم

بجز موی چون شیرو، چون قیر، دفتر

ز پیری به رنج است هر کس مگر من

که از وی رسیدم به آل پیمبر

۱- دیوان اشعار صفحه ۳۳۱ .

۲- دیوان اشعار صفحه ۱۵۰ .

دستها^۱ در رسن آل رسولت زدهام

جز بدینشان و به دوده شان من کی گروم؟

به جوانی چو مرا باز نشد چشم خرد

شاید از هرگز بر روز جوانی ننوم

مسأله خوابی که دیده و کسی در خواب به سوی قبله اشاره کرده و برای بیداری واقعی از خواب چهل ساله او را به گزاردن حج فراخوانده از مسایل شگفت انگیزی است که اگر راه حلی برای عنوان کردن آن یافته شود، بسیاری از مشکلات سفر ناصر خسرو از میان می رود. این خواب و ذکر لزوم حرکت به مکه که به صورتی خاص در سفر نامه آمده است. برای آن است که:

۱- کناره گیری او را از خدمت در دربار پسادشاه سلجوقی موجه جلوه دهد.

۲- رهسپار شدن او یکسره به مصر، امری عادی و اتفاقی تلقی شود که در راه سفر به مکه پیش آمده است.

۳- همراه نشدن او با کاروان خراسان که هر ساله به حج می رفت، موجب شگفتی نشود.

ناصر خسرو ترجیح میداد که در این سفر که به منظور خاصی انجام می گرفت تا آنجا که ممکن است تنها باشد، و به همین سبب از سفر گروهی اجتناب کرد و جز برادرش و غلامکی هند و کسی همراه او نبود. همچنین قصدش این بود که پیش از هر جا نخست خود را به مصر برساند. در صورتی که همراه شدن با کاروان حج مانع از این امر می شد و اگر هم به طریقی انجام می گرفت، ممکن بود برای او دشواریهایی پدید آورد.

موقع و وضع ناصر خسرو پیش از اقدام به سفر، بدین قرار بوده است:

- ۱- گویدا در ربیع الاخر سال ۴۳۷ هجری از «مرو برفتم به شغل دیوانی و به پنج دیه مرو و الرود فرود آمدم» .
- ۲- «پس از آنجا به جوزجانان شدم و قرب يك ماه پیوسته شراب خوردمی
- ۳- «شبى در خواب دیدم که یکی مرا گفت: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ «وسرانجام» به سوی قبله اشارت کرد».
- ۴- روز پنجشنبه ششم جمادی الاخر سال ۴۳۷ یاری خواستم از باری، تعالی به گزاردن آنچه بر من واجب است.^۱»
- ۵- «پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود، معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است . و از مرو به سرخس شدم - که سی فرسنگ باشد- و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگ است، از آنجا به دامغان رفتم...^۲»
- شاید تأثیر خواب برای بسیاری از مردم روزگار مبدأ تحولاتی باشد، امانه بدان سان که در مورد ناصر خسرو می بینیم که: پس از بیدار شدن از خواب، بیدرنگ اقدام به ترك خدمت دربار کند و در مدتی بسیار کوتاه راه سفر در پیش گیرد و پس از توقف اندک در شهرها و منازل بین راه، خود را به مصر برساند و حدود سه سال هم در آنجا بماند. *نانی و مطالعات فرهنگی*
- آیا خواب در شخص می تواند دارای چنین تأثیر شگفت انگیز باشد که او را دگرگون کند و به سفری دراز با آن همه رنج و محنت وادار سازد، آیا نمی توان گفت که مقصود از سفر، در وهله نخست ، رسیدن به مصر و دیدار بزرگان فاطمیان بوده و در درجه دوم «عزم سفر قبله»؟
- دشوار است به آسانی پذیرفته شود، متفکری که پیوسته شراب می خورده

۱- سفرنامه صفحه ۱ .

۲- همان کتاب صفحه ۲ .

۳- همان کتاب صفحه ۴ .

و از بیخ وزین در مورد مذهب خود، مردد بوده، بادیدن خوابی، دیندار و متعصب شود و ترك شعل و شهر و دیار گوید و چاره همه کارها و دشواریها را تنهادر - اقدام به سفری که در خواب توصیه شده بدانند!

می توان گفت که ناصر خسرو پیش از سفر هفت ساله اش، به کیش اسماعیلی گرویده بود و شاید علت شتاب در حرکت، احتمالاً بیم از مطلع شدن چغری بیک از تمایلات تازه او باشد و دیگر میل و آفری که به آگاهی از اصول عقاید این فرقه داشته و اطلاعات اسماعیلیانی که در اطراف او بوده اند در آن حد قرار نداشته که عطش او را فرو نشانند.

ملاقات با افراد گوناگون در راه سفر و کمکهایی که به او شده، نشانه این است که در همه مسیر سفر، همفکران خود را یافته و از یاری آنان برخوردار شده است. به بیک نمونه از آن اشاره می شود:

«وقتی که من به شهر اسوان بودم دوستی داشتم که او را ابو عبدالله محمد بن فلیح می گفتند، مردی پارسا و باصلاح بود و از طریق منطق چیزی می دانست - چون از آنجا (اسوان) به عیذاب می آمدم - نامه نوشته بود به دوستی یا و کیلی که او را به عیذاب بود، که آنچه ناصر خواهد به وی دهد. من از آن مرد، صدمن آرد بستدم».

ناصر خسرو در مصر به وسیله یکی از بزرگان فاطمیان که از افشای نامش خودداری می کند، و تنها او را «دربان شهر علم» می نامد. از رموز و اصول فاطمیان آگاهی کامل حاصل می کند و نسبت به مذهب اسماعیلی ایمان استوارتری می یابد، درجات آن مذهب را طی می کند و در مدتی کوتاه به مرتبه حجت، که درجه چهارم است، نائل می شود. (بعد از مستجیب، داعی و مآذون).

خود درباره ملاقات با این نقیب فاطمی که «افلاطون راجا کر» او

می نامد. چنین می گوید:

دانا که بگفتمش من، این است، به برزد
 صدرحمت امروز به این دست و به آن در
 گفتم: بدهم داروی با حجت و برهان
 لیکن بنهم مهری محکم به لب بر
 راضی شدم و مهر بکرد. آنگه دارو
 هر روز به تدریج همی داد مزور
 از خاک مرا بر فلک آورد چو یاقوت
 چون خاک بدم، هستم امروز معنبر
 یاقوت منم اینک و خورشید من آن کس
 کز نوروی، این عالم تاری، شود انور
 از رشک همی نام نگویمش در این شعر
 گویم که چنین است کش افلاطون چاکر
 آباد بر آن شهری که وی باشد در بانس
 آباد بر آن کشتی کو باشد لنگر
 آیا میتوان بیاور داشت فرزانه‌ای همچون ناصر خسرو، بارائی
 استوار که به شرق و غرب سفر کرده و بسی دانش و تجربه اندوخته، یک باره
 ملاقات با شخصی که یاد شد، بیدرنگ تغییر مذهب بدهد و به کیش اسماعیلی
 در آید؟
 بنابراین باید گفت که ناصر خسرو بیش از اقدام به سفر، در مذهب اسماعیلی
 بوده و عزیمت به مصر، برای حصول اطلاعات لازم درباره آن و اعلام آمادگی
 خود برای تبلیغ این مذهب انجام گرفته است.
 به کدام منطق تغییر مذهب ضرورت داشته است،

اکنون به سخن اصلی رسیده ایم و می‌خواهیم پرسیم که هدف از گرایش به مذهب دیگر و وقف بقیه زندگانی پررنج به ترویج تعصب آمیز مذهب تازه چه می‌تواند باشد؟

آیا برای متفکری که کم و بیش دارای اندیشه‌های جهانی هم هست اصولاً تغییر مذهب ضرورت دارد و لازم است که به مذهبی با این شدت پای‌بند باشد، و معتقد شود که اصلاح «جهان» تنها در پرتو تعلیمات مذهبی است که او بدان گرویده، و پیروان تمام مذاهب و ادیان دیگر به راه خطا می‌روند و در ضلالت مانده‌اند؟!؟

کسی که در راه علم به درجه کمال دسیده و شایسته است که بنی آدم را اعضای یکدیگر بداند، آیا باید تنها از یک دیدگاه، آن هم با تعصبی که بر ازنده اهل دانش نیست به بشریت بنگرد؟

شاید بتوان گرویدن ناصر خسرو را به کیش باطنی در این علل جست و جو کرد:

- ۱- آیا اصول عقاید اسماعیلیان او را مجذوب و مسحور ساخته است؟
- ۲- آیا شیوه ستوده تبلیغ آنان، حکیم فرزانه را که از رفتار خشونت آویز فقها ناخشنود بوده، موجب جلب نظر او شده است؟
- ۳- آیا فزونی دانش و کیاست پیروان کیش او را تحت تأثیر قرار داده است؟
- ۴- آیا اهداف اصلی، انگیزه‌های ملی و میهنی بوده است؟
- ۵- آیا مقصود نهایی، مبارزه با حکومت‌های فاسد و ظالم بوده است؟
- ۶- آیا حب جاه و ریاست، ناصر را بدین طریقه راهبر شده است؟
- ۷- آیا تعصب بی‌جای نقبای مذهب تسنن و بیدانشی و جهل خلق او را تا آن حد به ستوه آورده و در نهادش نوعی لجاج در جدا ساختن او از تمام خصایص اجتماعی، حتی مذهب، ایجاد کرده بود تا در سنگری نوو استوار به اظهار عقاید خود و راهنمایی مردم قیام کند؟

بررسی اجمالی هر يك از نکات یادشده ممکن است تاحدی مارا به یافتن پاسخ مناسب رهنمون شود:

۱- وضع اسرار آمیزی که همواره اسماعیلیان داشته اند ، موجب شده است که عقاید واقعی آنان به طور روشن تفسیر و تدوین نشود، یالاقل، از همان روزگار آن کهن ، همگان نتوانند به اصول عقاید و هدفهای آنان واقف شوند. از طرفی به درستی نمی دانیم چه قسمت‌هایی از مطالبی که ناصر خسرو در زادالمسافرین و جامع‌الحکمتین و سایر آثار دینی خود آورده از خود اوست؟ پاره‌ای از آنها یا همه آنها؟ آیا آن مطالب از افکار و آداب فاطمیان مصر است یا سایر شاخه‌های متعدد مذهب اسماعیلی؟

برخی از نکته‌ها که مستقیماً « به فرق مختلف باطنیان مربوط می شود، بدین قرارند : مساله امامت ، توجه به باطن آیات قرآن و مطالب دیگر.

الف - امامت : اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفر صادق (ع) امامت از آن اسماعیل است. و اگر او در گذشته باشد، محمد بن اسماعیل امام واقعی است که سابع تام است.

نخستین کسی که امامت فاطمیان یافت ، و همان مهدی منتظر از آل علی نایب شد. ابو محمد عبیدالله المهدی است که در سال ۲۹۷ هجری به یاری ابو عبدالله الشیعی از دعای مشهور اسماعیلیه - دولت فاطمیان رادر شمال آفریقا (قیروان) تاسیس کرد.

وی از آن هنگام به نشر دعوت اسماعیلیان پرداخت و متصرفات خود را توسعه داد و سرانجام به سال ۳۵۸ هجری ، در زمان المعز لدین الله، مصر به تصرف این طایفه درآمد.

فاطمیان می گفتند که امامت در خاندان عبیدالله مهدی موروثی است و اولاد او نصاً بعد نص ، امامند. بشر برای اداره امور جهان، نیازمند

هدایت باری، تعالی است و این هدایت تنها به عهده امام زمان است که همان خلیفه فاطمی است .

آیا خلفای فاطمی مصر در آن حد از کمال دانش و عصمت قرار داشتند که امام زمان به شمار آیند و اداره امور جهان در کف آنان قرار گیرد ؟ خلیفه این زمان المستنصر بالله (ابو تمیم معد بن علی (۴۲۷-۳۸۷) بود که ناصر خسرو او را امام زمان، خداوند زمان و امیر المومنین خوانده است :

مرا داد دهقانی این جزیره به رحمت، خداوند هر هفت کشور
مستنصر بالله که از فضل خدای است موجود و مجسم شده در عالم فانش
امام تمام جهان بو تمیم که نیرو شد از دین به دو بازویم

ب- توجه به باطن و تأویل آیات

این فرقه را از قدیم اهل تأویل خوانده اند و تأویل همان چیزی است که در نظر مسلمانان حرام دانسته شده . مؤلف بیان الادیان نوشته است : اسماعیلیان می گفتند که شریعت را ظاهری است و باطنی و باطن را جز امام نداند .

نسخ شریعت، از طرف غالب مؤلفان، به پیروان این فرقه نسبت داده شده که در مواردی بی اساس و نادرست هم نیست .

۲- تبلیغ اسماعیلیان به شیوه ای پسندیده انجام می گرفت . داعیان در مراکز متعدد برای تبلیغ مردم تربیت می شدند و به سلاح منطق مجهز می گردیدند. البته چاره ای جز این نداشتند . در دوره تعصبات مذهبی ، برای نفوذ در دل های مردم، باید از مبانی فلسفی و اصول منطقی یاری جسته شود و رفتاری آرام، انسانی و احترام آمیز در پیش گرفته شود . ملاحظه این وضع و مقایسه آن با رفتار خشونت آمیز فقهارفته رفته در ناصر خسرو تمایلی شدید نسبت به فرقه باطنیان پدید می آورد و نسبت به نمایندگان مذهب خود که بدزبانی و ریاکاری را از حد بدر برده بودند، کینه و نفرت ایجاد می کرد .

۳- پیروان این مذهب وادار به کسب دانش می شدند تا مردم تحت تأثیر علم و فرهنگ و رفتار احترام آمیز آنان، به این فرقه مجذوب شوند و با اعتقاد کامل به آن بگردند.

در مواردی که اشاره شد باید گفت اعتقاد به هفت امام به جای دوازده امام، یا قبول خلفای فاطمی به عنوان امامهای آخر الزمان، به تنهایی مسایلی نیستند که مردی هوشمند و متفکر را از مذهب خود دور سازند. همچنین دانش دایمان اسماعیلی و تبلیغات اصولی و صحیح اینان هم شرط لازم برای ترك مذهب نمی توانند باشند.

ناصر خسرو در جامع الحکمتین درباره ضرورت کسب دانش و اهمیت آن نوشته است که علاقه به شناخت جهان و اندوختن علم، موهبتی است که از جانب خداوند در نهاد آدمی قرار دارد:

« چنانکه خدا چیزهای خوردنی را برای نفس حسی مردم آفریده ، همچنان، چیزها را با چگونگی و چرایی آفریده و در هر کس نفس چگونگی و چرایی جوی آفریده است . خوردنیها را مزه است و چیزهای با چگونگی را معانی است . چنانکه نفس حسی از طعام مزه جوید، نفس ناطقه هم از دیدن و شنودن علم، معنی جوید .

هر نفسی از نفسهای مردم می خواهد بداند که چرا آسمان گردان است و زمین استاده است؟ چرا آفتاب همیشه روشن است؟ که می بینند و ندانند که چرا چنان است . پس به قیاس عقلی برهانی گوئیم که خدا این چیزهای دانستنی را آفرید و نفس دانشجوی در مردم آورد و در نفس مردم تقاضا و حریصی برای باز جستن این چیزها نهاد و همه این چیزها چنان است که خدای صنع کرده است و خدا نفس مردم را گوید : بپرس و بدان که چرا چنین است، و گمان مبر که این صنع باطل است و همچنین خدا در کتاب خویش فرماید:

ویتفکرون فی خلق السموات والارض ، ربنا ما خلقت هذا باطلاً (سوره آل عمران آیه ۱۸۸) بنابراین وقتی دانش را عطیه الهی می شمارد، دیگر چرا باید توصیه آن منسوب به فرقه ای و از افتخارات فرقه ای شمرده شود؟

نه تنها در جامع الحکمتین ، بلکه در تمام آثار ناصر خسرو ، به ویژه ، دیوان اشعار و زاد المسافرین ، کسب علم ، با اهمیت بسیار یاد می شود و این همان چیزی است که در قرآن ، طی آیات متعدد بیان شده ، و در ضمن ارزش تفکر ، تعقل و خرد و دانش ، مورد تأیید همه ادیان قرار دارد.

سبب عمده ناکامی ناصر خسرو در هدایت مردم و همچنین آوارگی او از وطن اختیار مذهب تازه بود . اگر وی به جای تبلیغات مذهبی ، به نشر دانش می پرداخت و به بیداری جامعه قیام می کرد ، بی آنکه مورد مخالفت امرا و فقها قرار گیرد می توانست خدمات ارزنده ای در طریق تربیت و ارشاد خلق بعمل آورد .

من^۱ رانده ز خانمان به دینم زین است عدو ، دو صد هزارم
اگر هدایت مردم روزگار تنها از راه مذهب میسر شود، در دین اسلام و کتاب خدا نکته های تربیتی از کتب آسمانی دیگر کمتر نیامده است. مقصود کوچک یا بزرگ شمردن تعلیمات اسماعیلی نیست ، به ویژه که این فرقه خدمت های گرانمایی در راه آگاهی و بیداری مسلمانان به انجام رسانده ، بلکه مقصود جست و جوی علل تغییر مذهب و نشان دادن آن همه تعصب است .

د - برخی از محققان ، برای اسماعیلیان هدفی ملی و میهنی قائل بوده و گفته اند که مقصود آنان مبارزه با اسلام و احیاء عظمت گذشته ایران ، حتی زنده کردن آیین زردشت ، مزدک و غیر اینها بوده است . اظهار فخر به گذشته های درخشان ایران و ستایش شهریاران اصیل ایرانی ، و نکوهش امراء سلسله های بعد از دوران اسلامی در میان اشعار ناصر خسرو بسیار است :

نامهٔ شاهان عجم پیش خواه
 کوت فریدون و کجا کیقباد
 سام نریمان کو ورستم کجاست
 بابک ساسان کو و کو اردشیر؟
 يك ره و بر خود به تأمل بخوان
 کوت خجسته علم کاویان؟
 پیشرو لشکر مازندران؟
 کوست نه بهرام نه نوشیروان

بارتولد معتقد است که^۲ « مذهب اسماعیلی وسیله‌ای است برای مبارزه با دین اسلام » .

در کتاب بیان الادیان هم در مورد اسماعیلیان چنین می‌خوانیم که :
 «^۳ این مذهب بر اثر فتنه‌انگیزی بومیمون قداح که بادین محمد کینه‌دیرینه داشت، پدید آمد. » در بسیاری از تواریخ ادیان ، این فرقه را همتای سایر فرقه‌ها می‌دانند که به عنوان فرقه‌های ضد اسلام یا ناسیونالیسم ایرانی به‌شمار می‌آیند. مؤلف ملل و نحل ، اسماعیلیان و مزدکیان را یکی می‌داند و چنین می‌آورد :

« در^۴ عراق ایشان را باطنیه می‌خوانند و قرامطه و مزدکیه ، و به خراسان ملاحظه و ایشان گویند ما را اسماعیلیه گویند زیرا تمیز ما از فرق شیعه به این اسم است » .

نظام الملک در سیاست‌نامه به هیچ وجه میان مزدکیان و قرامطه فرقی نمی‌گذارد و در مورد خروج محمد برقی ناهمی ، تحت عنوان « بیرون آمدن محمد برقی بر مذهب فاطمی » چنین می‌نویسد :

« و مذهب او چون مذهب مزدک و بابک و ابوزکریا و خرم‌دین و قرامطه

۱- دیوان اشعار صفحه ۳۲۷ .

۲- و. بارتولد ، شوالیه‌ها و زندگانی شهری در عهد ساسانیان و دوره اسلام. آثار شعبه شرق انجمن باستان شناسان روس، جلد ۲۱، سنت پترزبورگ ۹۱۳ .

۳- امیر ابوالمعالی عبیدالله، بیان الادیان صفحه ۱۵۹ .

۴- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم ، نی، ملل و نحل، چاپ تهران، صفحه ۲۱۱

بود در همه معانی «

و در جای دیگر چنین می آورد :

« به هروقتی که خرم‌دینان خروج کرده‌اند ، باطنیان بسا ایشان یکی شده‌اند و ایشان را قوت داده که اصل مذهب هردو . در دین و فساد و معنی . یکی است » .

البته نسبت الحاد و کفر و بیدینی به پیروان هر فرقه و آیین غیر اسلام نکته تازه‌ای نیست . از زمان تسلط مسلمانان بر بلاد مختلف . تمام مذاهب ملحد . زندیق . مجوس و کافر نامیده شده‌اند ، همچنین است فرقه اسماعیلیه که از همه برتر و خطرناکتر محسوب گردیده است در صورتی که دلایل کافی در مورد دشمنی اسماعیلیان با دین اسلام و همچنین انتساب هدفهای ملی‌گرایی و همکاری آنان با فرقه‌های دیگر وجود ندارد . اینان خود را شیعه می‌دانند و در اکثر دوره‌ها از هدفهای عالی پیروی کرده‌اند .

احتمال داده شده که هدف اسماعیلیان به سبب نارضایی از اوضاع و مبارزه با حکومت‌های فاسد بوده است که نمونه‌هایی از اشعار ناصر خسرو در مذمت ترکان و ترکمانان پیشتر گذشت .

درست است که میان این فرقه و دستگاه‌های حکومت ، تقریباً هیچگاه سازش و آشتی برقرار نبوده است و در موارد متعدد کار به لشکرکشی و قتل دشمنان کشیده و این فرقه ، اغلب ، به جای جنبه مذهبی . چهره سیاسی و نظامی داشته است . اما لااقل در مورد ناصر خسرو . داشتن هدف سیاسی قابل اثبات نیست ، زیرا وی ، همه‌جا ، از مذهب و نقش و اهمیت آن سخن گفته و راه درست آدمیان را تمسک به قرآن و پیروی از پیامبر اسلام دانسته است .

در برخی از کتابها ، از جمله تذکرة الشعراء دولت‌شاه سمرقندی ، ناصر خسرو را بالقب « سلطان » یاد کرده‌اند . لقبهای دیگری هم که به او نسبت داده شده

عبارتند از: شو (شاه)، مالك یلخ، سید و غیر اینها، و چنانکه زکریای قزوینی مؤلف آثار البلاد نوشته: ناصر دریمگان و حوالی آن دارای کاخهای متعدد بوده و مردم به او اعتقاد بسیار داشته‌اند، و قول ابوالمعالی که نوشته: «او ملعونی عظیم بود و خلقی بسیار به راه او رفته‌اند» نشانه نفوذ و تأثیر سخن او در مردم بوده است.

به هر حال مدارك زیادی وجود دارد که ناصر خسرو دریمگان که حدود ۲۵ سال عمر خود را در حال تبعید. در آنجا گذرانید: دارای ریاست و سیادت مذهبی بوده، نامه‌ها به اطراف می فرستاده است و افراد بسیاری گرد او جمع بوده‌اند. البته روایت این مآخذ درباره دستگاه سلطنت وی مقرون به حقیقت نیست، زیرا ناصر خسرو متفکری و ارسته بود که پیوسته مقامات دنیوی را خوار شمرده و بارها گفته که هرگز فریب مال و جاه را نخواهد خورد.

نسبت ریاست و امارت، به یقین، به مناسبت کثرت اعتقاد پیروانش به اوست. از این قرار بعید به نظر می رسد که گرویدن وی به اسماعیلیه و افتخار به لقب حجت به خاطر ریاست طلبی و حب جاه بوده باشد.

آخرین فرضی که مطرح می شود، در این معنی است که شاید ناصر خسرو از شدت بیزاری از تعصب فقها و نادانی خلق، خواسته است در سنگری جداگانه (جدا از مذهب عمومی، جدا از شیوه اندیشه و کار دیگران) به ارشاد خلق پردازد، و حال که از طریق مذهب تسنن تربیت مردم ناممکن است. در کسوت مذهبی دیگر این رسالت را به انجام رساند، که البته معلوم نیست این نکته هم دلیلی موجه برای تغییر مذهب ناصر بتواند باشد.

بنابراین، سخن را با این نکته به پایان می بریم که به هر حال، یکی، یا تعدادی از علل مذکور ممکن است موجب تغییر مذهب شده باشد، و اگر مساله غیر از این است، تنها، اعتقاد شخصی به طریقه اسماعیلیه و ایمان بیش از حد به آن باید عامل اساسی به شمار آید. با این همه نمی توان فراموش

کرد که اگر کسی از دانش، کالا، اندیشه و روش دیگران، از هر کیش و فرقه‌ای که باشند بهره‌جویید، ضرورت ندارد که به مذهب آنان نیز درآید و اعتقادات خود را خوار و ناچیز شمرد.

هوشمندان جهان؛ بدون اینکه امتیازات انسانها را تنها در ادیان آنان به‌شمار آورند، فکر و دانش را از هر جا و هر کس، با هر نژاد و ملیت که بوده پذیرفته و از آنها برخوردار شده‌اند، و چنانکه امروز هم مشاهده می‌کنیم. همه مردم جهان از دانش یکدیگر بهره‌می‌برند و به عقاید و مذاهب یکدیگر که جنبه خصوصی دارد و مربوط به خانواده و شرایط زندگی و محیط زیستی آنان است احترام می‌گذارند و می‌کوشند که مسائل شخصی را در امور جهانی و روابط انسانی داخل نسازند.

مآخذ

- ۱- آ. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، چاپ بنیاد فرهنگ ایران
- ۲- دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاجی سید نصرالله تقوی
- ۳- ناصر خسرو، سفرنامه، به اهتمام نادر وزین پور، چاپ انتشارات جیبی
- ۴- ناصر خسرو، وجه‌دین تال جامع علوم انسانی
- ۵- ناصر خسرو، زادالمسافرین
- ۶- عتبی (تاریخ یمینی) ابوالشرف ناصح جرفادقانی. چاپ تهران
- ۷- نظام‌الملک طوسی، سیاستنامه. چاپ انتشارات جیبی
- ۸- عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل. چاپ تهران
- ۹- دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران. جلد دوم
- ۱۰- زکریای قزوینی